شماره 1253

**ادارۀ عالم**

**با سنن ثابت خداوند**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيمِ

وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرينَ. فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ. لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى‏ ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ. قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ. فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدينَ.[[1]](#footnote-1)‏

 ‏چه بسیار آبادی‌ها را که چون ظالم و طاغی بودند اینها را ما در هم شکستیم و بعد از آنها قومی دیگر پدید آوردیم. هنگامی که عذاب ما را احساس کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند. (به استهزا گفته شد) فرار نکنید و به زندگی پرناز و نعمت و خانه‌های خود برگردید تا شاید (فقرا) از شما حاجت خواهند (و شما هم آنان را محروم بازگردانید). گفتند: ای وای بر ما که به یقین ما ستمکار بودیم. همچنان این سخن را تکرار می‌کردند تا آنکه آنها را دروکرده و خاموش ساختیم.

**آشنایی با سنن الهی از نگاه قرآن کریم**

وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرينَ

آیۀ شریفه در مقام تهدید نسبت به کسانی است که تن زیر بار حق نمی‌دهند. می‌فرماید: سنّت الهی این است که آن کسانی که تعدّی و تجاوز می‌کنند و تن زیر بار حق نمی‌دهند عاقبت اینها گرفتار عذاب و بلا خواهند شد، منتهی بعضی در همین دنیا قبل از عذاب آخرتشان گرفتار می‌شوند و بعضی نه، و این شرایطی است که خداوند مقرّر فرموده است. آنچه ما از قرآن استفاده می‌کنیم این است که پروردگار حکیم برای اصلاح عالم و ادارۀ امور عالم چهار سنّت و چهار برنامۀ متعدّد و متوالی دارد؛

سنّت اوّل: سنّت ارشاد است که به وسیلۀ انبیاء علیهم السّلام در قالب دعوت و هدایت صورت می‌گیرد.

سنّت دوّم: سنّت اِمهال است یعنی خداوند به کسانی که طاغی و عاصی‌اند وگردن‌کشی می‌کنند و تن زیر بار حق نمی‌دهند مدّتی به اینها مهلت می‌دهد:

وَ أُمْلي‏ لَهُمْ إِنَّ كَيْدي مَتينٌ [[2]](#footnote-2)

و به آنان مهلت می‌دهم زیرا تدبیر و نقشۀ من قوی و استوار است.

سنّت سوّم: سنّت طبع و استدراج است. یعنی حالت طبع (مُهر شدن) قلب‌ها در مردم پیدا می‌شود به‌گونه‌ای که هر چه بیشتر طغیان می‌کنند خدا هم بیشتر امکانات در اختیارشان می‌گذارد، هر چه بیشتر می‌تازند میدان تاخت و تاز را برایشان فراهم‌تر می‌کند. پیش خود فکر می‌کنند که همۀ قوای عالم به نفع آنها تمام می‌شود، به قول معروف حسابی بر مرکب مرادشان سوار می‌شوند.

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ [[3]](#footnote-3)

ما آنان را از آنجا که نمی‌دانند به تدریج به سوی عذاب می‌کشانیم.

امّا سنّت چهارم: سنّت اخذ و اِهلاک است.

چهار سنّت الهی درآیاتی ازسورۀ انعام

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلَى‏ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ [[4]](#footnote-4)

 ما در هر زمانی رسولانی برای مردم فرستاده‌ایم.

این همان سنّت ارشاد است که به وسیلۀ انبیاء دعوت و ارشاد می‌کنیم.

وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ [[5]](#footnote-5)

لیکن دل‌های آنها قساوت پیدا کرد و شیطان آن چه را انجام می‌دادند در نظرشان زینت داد.

شیطان اعمال بد آنها را در نظرشان زینت می‌دهد و قلب‌هایشان را قساوت می‌گیرد، ما در همین حال هم باز به آنها مهلت می‌دهیم، ما اینها را اخذ نمی‌کنیم، نمی‌گیریم چون قبلاً دعوت و ارشاد کردیم، با آنها اتمام حجّت کردیم، حالا با اختیار خود دنبال طغیان و عِصیان می‌روند، اینها را مهلت می‌دهیم، قساوت آنها را می‌گیرد به‌گونه‌ای که:

فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ [[6]](#footnote-6)

هنگامی که آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم.

 در عین حالی که تمام ارشادات ما را پشت گوش می‌افکنند و به تعالیم انبیا و رسل وقعی نمی‌گذارند، ما تمام درها را به روی آنها باز می‌کنیم. فرعونی که تا اندازۀ ربوبیّت طغیان می‌کند و دادِ «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»[[7]](#footnote-7) سر می‌دهد. ما در عین حال به او مهلت می‌دهیم، تمام امکانات را هم برای او فراهم می‌کنیم و چنان صحّت و سلامت به او دادیم که در مدّت چهارصد سال عمر خود حتّی یک سردرد هم پیدا نکرد. «نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِه»؛ تمام آن تذکّرات ما را فراموش می‌کنند، پشت گوش می‌افکنند در عین حال: «فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ»؛ ما همۀ درها را به رویشان باز می‌کنیم.

«حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا»؛ تا هنگامی که به خاطر آنچه به آنان داده شد حسابی خوشحال می‌شوند و سرِنشاط می‌آیند و فکر می‌کنند تمام قوای عالم خدمتگزار اینهاست و حسابی سوار بر مرکب مرادند، تاخت و تازشان شدید می‌شود. آن‌وقت سنّت چهارم خدا اجرا می‌شود: «أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ بطور ناگهانی گلویشان را می‌فشاریم و تمام راه‌های نجات به رویشان بسته می‌شود.

فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ [[8]](#footnote-8)

در نتیجه ریشۀ کسانی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.

این آیات از سورۀ مبارکۀ انعام هر چهار سنّت را نشان می‌دهند؛ سنّت ارشاد، سنّت اِمهال، سنّت اِستدراج و آخرش هم سنّت أخذ که سنّت اِهلاک است.

**آیات متعدّد قرآن درخصوص اِهلاک طاغیان و متجاوزان**

این مطالب را ما از قرآن استفاده می‌کنیم، آیات فراوانی به این حقیقت اشاره دارد مثلاً این آیه:

وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفيها فَفَسَقُوا فيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْميراً [[9]](#footnote-9)

هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم خوش‌گذران‌های آن را (به طاعت و بندگی) فرمان می‌دهیم چون در آن شهر فسق و فساد کنند عذاب بر آنان لازم می‌شود، پس آنان را به شدّت در هم می‌کوبیم.

این هم اشاره به همین مطالب است منتها جامعیّتی را که آیۀ سورۀ انعام دارد این آیه ندارد، هر آیه‌ای یک بخشی را بیان می‌کند.

أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلينَ. ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرينَ. كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمينَ [[10]](#footnote-10)

آیا ما پیشینیان (مجرم) را هلاک نکردیم؟ سپس به دنبال آنها دیگر (مجرمان) را هم هلاک می‌کنیم. این‌گونه با مجرمان رفتار می‌کنیم.

 ما تبه‌کاران را می‌بریم و دیگران را جای آنها می‌نشانیم، گروه جديد فرياد و عربده مي‌كشند، باز آنها را می‌بریم و دوباره کسان دیگري را می‌آوریم، كارما اين است: «كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمين»؛ این‌گونه با مجرمان رفتار می‌کنیم. و در آیات دیگر می‌خوانیم:

فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ عَلَى‏ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقينَ [[11]](#footnote-11)

به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند که ما تواناییم بر اینکه به جای آنان بهتر از آنان را بیاوریم و هیچ چیز ما را مغلوب نمی‌کند.

ما این توانایی را داریم كه اشرار را ببریم و اخیار را به جای آنها بنشانیم و ما مغلوب هیچ قدرتی در عالم نیستیم، منتها برای هر کاری وقتی معیّن شده است:

إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدْراً [[12]](#footnote-12)

خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند، به یقین خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

هر حادثه‌ای مقدار معیّن و وقت معیّنی دارد؛ زماناً، مکاناً و سایر شرایط که رعایت آن با خودِ ما (خدا) است.

وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى‏ أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ [[13]](#footnote-13)

هیچ‌گاه فرمان خدا مغلوب کسی واقع نمی‌شود ولی اکثر مردم از این جریان آگاهی ندارند.

اینها آیاتی بود که از سایر سوره‌های قرآن برای تأیید مطلب بيان شد. حالا آیۀ شریفه‌اي که در اين جلسه تلاوت شد:

وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرينَ [[14]](#footnote-14)

چه بسیار آبادی‌ها را که چون ظالم و طاغی بودند اینها را ما در هم شکستیم و بعد از آنها قومی دیگر پدید آوردیم.

قَصَمَ یعنی شکستن با شدّت. قاصم الجبّارین یعنی شکنندۀ قدرت جبّاران، آن هم با شدّت. بسیار آبادی‌ها را چون طغیان کردند ما آنها را شکستیم و نابودشان کردیم، آنها را بردیم و گروه دیگری را جای آنها نشاندیم. این مفهوم مکرّر در قرآن آمده است:

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ‏. وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَريمٍ‏. وَ نَعْمَةٍ كانُوا فيها فاكِهينَ. كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرينَ [[15]](#footnote-15)

چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که از خود به جا گذاشتند. و کشت‌زارها و قصر‌های زیبا. و نعمت‌های فراوان دیگر که از آن برخوردار بودند. این‌چنین بود و ما همۀ اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم.

کار ما این است: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ»[[16]](#footnote-16)؛ او هر روز مشغول کاری است. منتها این مردم تا بلا ندیده‌اند غرور دارند و گردن‌کشی می‌کنند و اعتنا به کسی نمی‌کنند.

**فرار طاغیان به هنگام احساس نزول بلا**

 فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ [[17]](#footnote-17)

هنگامی که عذاب ما را احساس کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند.

همین‌که احساس کنند کم‌کم دامنۀ بلا گسترده می‌شود می‌گریزند. آن‌وقت شیر بودند، حالا مثل موش شده و می‌خواهند فرار کنند، آن روز به کسی اعتنا نمی‌کردند حالا که احساس کردند نزدیک است که عذاب ما به آنها برسد فرار می‌کنند: «إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُون»؛ رَکَضَ معانی مختلف دارد. اینجا به تناسب، همان معنای فرار با شدّت است، با سرعت پا به فرار می‌گذارند، خیال می‌کنند که می‌توانند از حکومت ما فرار کنند: «وَ لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ‏ حُكُومَتِك»[[18]](#footnote-18)؛ فرار از حکومت خدا امکان ندارد. به آنها فرمان می‌رسد که: «لا تَرْكُضُوا»؛ فرار نکنید. این ندا، ندایی است که از باطن عالم برمی‌خیزد نه اینکه صدایی بلند شده باشد و به گوش آنها برسد. آنها که اعتنا به چیزی نداشتند و با مرکب‌های رهوار، با ماشین و یا هواپیما پا به فرار گذاشتند، ولی از حکومت ما نمی‌توانند فرار کنند. بر سرشان فریاد می‌کشیم که کجا می‌گریزید؟

**توبیخ تحقیرآمیز طاغیان به هنگام فرار**

لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى‏ ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ [[19]](#footnote-19)

(به استهزا گفته می‌شود) فرار نکنید و به زندگی پر ناز و نعمت و خانه‌های خود برگردید تا شاید (فقرا) از شما حاجت خواهند (و شما هم آنان را محروم بازگردانید).

خوش‌گذران‌ها! کجا می‌روید؟ برگردید سرِ همان زندگی پر ناز و نعمت خود و آن خانه‌های مجلّل، قصرهای باشکوه: «لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون‏»؛ تا خدمتگزارها و پیشکارها بیایند از شما فرمان بگیرند و فرمان ببرند. برگردید باز هم نیازمندها و حاجتمندها با گردن کج به درِ خانۀ شما بیایند و شما آنها را محروم برگردانید. بازهم برگردید و از این کارها بکنید. شما آن‌قدر مغرور بودید که دیگران به نظر شما مانند مگس و پشه‌های بی‌ارزش بودند، مقابل شما می‌آمدند کاری و حاجتی داشتند، گردن کج می‌کردند، شما با کمال غرور به آنها بی‌اعتنایی می‌کردید، از خود طردشان می‌کردید، حالا برگردید چرا فرار می‌کنید؟ «لا تَرْكُضُوا»؛ این بیان، بیان توبیخی است نه اینکه واقعاً باید برگردند.

**علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد**

کما اینکه در سورۀ واقعه هم می‌فرماید: دم مرگ که می‌شود:

فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُوم‏. وَ أَنْتُمْ حينَئِذٍ تَنْظُرُون‏. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ [[20]](#footnote-20)

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید). و شما در این وقت (محتضر را) نظاره می‌کنید (درحالی که هیچ کاری از شما ساخته نیست). و ما به او از شما نزدیکتریم ولی نمی‌بینید.

مریض شما در بستر افتاده و در حال جان دادن است. شما هم کنارش نشسته‌اید و دلتان می‌خواهد او را برگردانید:

فَلَوْ لا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدينينَ. تَرْجِعُونَها إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ [[21]](#footnote-21)

اگر شما مجازات شدنی نیستید پس چرا او را برنمی‌گردانید اگر راست می‌گویید؟

اگر راست می‌گویید و عُرضۀ کاری دارید بسیار خوب! او را برگردانید، چرا برنمی‌گردانید؟

وقتی دیدند کار از کارگذشته و دیگر قدرتی ندارند:

قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ [[22]](#footnote-22)

گقتند: ای وای بر ما که به یقین ما ستمکار بودیم.

 تازه به خود می‌آیند می‌فهمند عجب! یک عمر بی‌جهت طغیان کرده‌اند، موش بوده‌اند خیال می‌کردند شیرند. حالا فهمیدند و به بدبختی و حقارت خود پی‌بردند. حالا داد می‌کشند: «إِنَّا كُنَّا ظالِمين‏»؛ بله، ما ستم کردیم. خیال می‌کنند با همین حرف‌ها ما از آنها دفع بلا می‌کنیم. خیر، دیگر گذشته است. دفع بلا وقتی است که آدم گرفتار نشده آن‌وقت باید برگردد وگرنه فرعون هم وقتی گرفتار شد برگشت ولی آن برگشت فایده‌ای به حال او نداشت:

وَ جاوَزْنا بِبَنی إِسْرائيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتَّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمينَ [[23]](#footnote-23)

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم پس فرعون و لشکرش از سرِ ظلم و تجاوز آنها را دنبال کردند، پس چون حال غرق شدن دامن او را گرفت گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی نیست جز همان که بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند و من از تسلیم شدگانم.

فرعون وقتی دید در حال غرق شدن است گفت: آمَنتُ، این آمَنتُ ایمان مُرده است، ایمان اضطراری است، ایمان اضطراری نافع به حال کسی نیست. اینها هم آن موقع که در پنجۀ بلا افتادند: «قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمين»؛ گفتند: وای بربدبختی ما، واقعاً ما ظالم و ستمگر بودیم.

در آیۀ دیگر می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ»[[24]](#footnote-24)؛ هنگامی که عذاب سخت ما را دیدند گفتند: به خداوند یگانه ایمان آوردیم. «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا»[[25]](#footnote-25)؛ ولی زمانی که عذاب سخت ما را دیدند ایمانشان برای آنها سودی نداشت. در پنجۀ بلا افتادن و ایمان آوردن، این ایمان نافع نیست. علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. بله، سنّت خدا این است: «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتي‏ قَدْ خَلَتْ في‏ عِبادِهِ»؛ این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری شده است. ما ارشاد می‌کنیم، اتمام حجّت می‌کنیم، مهلت می‌دهیم، گاهی هم درها را به روی گناهکاران باز می‌کنیم، امکانات هم در اختیار همان ظالمان می‌گذاریم تا به خود بیایند. وقتی نتیجه نداد آنها را می‌گیریم.

**ندامت دروغین جهنّمیان**

درآن حال که آنها را گرفته‌ایم فریاد کمک خواهی سر می‌دهند که دیگر این استمداد، نافع به حالشان نیست ولذا:

فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدينَ [[26]](#footnote-26)

همچنان این سخن را تکرار می‌کردند تا آنکه آنها را درو کرده و خاموش ساختیم.

مرتّب می‌گویند: كُنَّا ظالِمين، كُنَّا ظالِمين‏، اسْتَغْفِرُوا اللَّه‏، اسْتَغْفِرُوا اللَّه‏. چون فرصت از دست رفته، مرتّب ختم« أَمَّنْ يُجيب‏» می‌گیرند و سورۀ انعام می‌خوانند. ولی وقت گذشته، آن موقعی که لازم بود کاری نکردید حالا هر چه تکرار کنید گوش به حرفتان نمی‌دهند. «حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدين‏»؛ حصید یعنی دروشده. خامد یعنی خاموش. و ما اینها را مانند علف‌های دروشده بر زمین خواباندیم و آن شهر پرجوش و خروش، به ویرانه‌ای خاموش بلکه گورستانی خاموش مبدّل شد.

«فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ»؛ تازه این حرف را هم از روی ادّعا می‌گفتند که: «يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمين‏»؛ وای بر ما که ما ستمکار بودیم. وگرنه اینها نادم قلبی نبودند کما اینکه وقتی اینها کنار جهنّم آورده می‌شوند می‌گویند: ما را به دنیا برگردانید. خداوند می‌فرماید:

لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْه‏ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ [[27]](#footnote-27)

اگر به دنیا بازگردانده شوند به آن چه از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و آنها دروغگویند.

اینها اگر از کنار جهنّم هم برگردند دوباره همان کارهای قبلی خود را از سر می‌گیرند، اینها چنین‌اند، مرتّب ادّعا می‌کنند که: «كُنَّا ظالِمين‏» ولی در عمل هیچ تغییری نکرده‌اند.

**معیار تعیین ارزش انسان**

لذا قرآن کریم نشان می‌دهد که این دنیا بازاری است هر کس خود را به هرچه فروخت ارزش او همان است. تا نرخ و ارزش آدم چه باشد؟ ببیند خود را به چه فروخته است. یکی یک عمر زحمت می‌کشد یک ساختمان برای خودش فراهم می‌کند، ارزش او یک ساختمان است. یکی خود را به طلا می‌فروشد، دائماً طلا جمع می‌کند. یکی خود را به زن می‌فروشد، خود را به مقام می‌فروشد، به منصب و شهرت می‌فروشد. بزرگ آن کسی است که خود را بالاتر از همۀ اینها بداند، بالاتر از هر طلایی، هر مقامی و هر منصبی. و جز خدا و رضای خدا برای خود قیمتی قائل نباشد، چنین کسی بزرگ است.

**نشانۀ آزاد مردی از نگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام**

أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا [[28]](#footnote-28)

آیا آزاد مردی نیست که این تَه ماندۀ طعام در بن دندان را به اهلش واگذار کند؟

لُماظَه: تَه ماندۀ غذا در بن دندان است که می‌ماند و بو می‌گیرد بطوری که خودِ انسان رغبت نمی‌کند آن را با انگشت بیرون بیاورد، با یک چوب نازکی آن را بیرون می‌افکند. این دنیای به این زیبایی و قشنگی را که برای آن سر و دست می‌شکنید در نظر امیرالمؤمنین علیه السلام لماظه است. و دنبال آن فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا [[29]](#footnote-29)

برای جان‌های شما بهایی جز بهشت نیست پس آنها را جز به آن نفروشید.

 بدانید و باورتان بشود که شما بزرگید، شما انسانید، خودتان را جز به بهشت خدا و رضوان خدا نفروشید. خودتان را با در و دیوار، با جمادات، با آهن پاره‌ها، با سیمان و با حیوانات معاوضه نکنید. با این پول‌هایی که فردا داغ می‌کنند و به بدن شما می‌گذارند معاوضه نکنید، خودتان را بزرگ بدانید.

تو به قیمت ورای دو جهانی چه کنم قدر خود نمی دانی

در این بازار دنیا همۀ ما کار می‌کنیم متاع عمر خود را می‌فروشیم، امّا عاقل و برنده آن کسی است که در مقابل عمر فروخته شده توانسته خدا را به دست بیاورد.

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ [[30]](#footnote-30)

آن‌چه نزد شما است از میان می‌رود و آن‌چه نزد خدا است باقی می‌ماند.

 اگر بتوانید ذخیره‌ای در حساب خدا بگذارید این برای شما باقی می‌ماند. خوشا به حال آنها که به معنای واقعی بزرگند.

**جایگاه رفیع برزخی آشیخ عبّاس تهرانی**

مرحوم آشیخ عبّاس تهرانی (رضوان الله علیه) از علمای پاکدل و پاک سیرت به معنای واقعی بود که در قم از مربّی‌های آقایان طلّاب بود و درس اخلاق داشت و واقعاً سازنده بود. ایشان وقتی از دنیا رحلت کرد یکی از موثّقین گفته بود آن شبی که ایشان در قم وفات کرده بود من در تهران بودم. وقتی با خبر شدم خود را برای مراسم تشییع به قم رساندم و از وفات او خیلی متأثّر و غمگین بودم چون ارزش آن مرد را می‌دانستم. شب با همان غصّه و غم خوابیدم در خواب دیدم در خیابانی می‌روم، به یک ساختمان عالی و خانۀ بسیار باشکوهی رسیدم، تعجّب کردم که در آن خیابان مثل این خانه نبود، از کسی پرسیدم این خانۀ کیست؟ گفت متعلّق به آشیخ عبّاس تهرانی است. متوجّه بودم که از دنیا رفته، رفتم درِ خانه را زدم یک زنی آمد در را باز کرد گفت: با چه کسی کار داری؟ گفتم آشیخ عبّاس را می‌خواهم. او رفت و برگشت و کاغذی به من داد، دیدم روی آن کاغذ این دو بیت نوشته شده است:

 مهمان بساط حورعین می‌باشم هم خستۀ راه چون جنین می‌باشم

 امشب ز ملاقات تو من معذورم اندوه مخور ز مؤمنین می باشم

بچّه که از مادر متولّد می‌شود برای اوّلین بار که وارد دنیا می‌شود خیلی بر او سخت می‌گذرد، چون با یک عالَم نامأنوسی مواجه می‌شود، قبلاً در این عالم نبوده هوای این عالم که به بدنش می‌خورد مثل اینکه تازیانه می‌خورد برای او دردآور است و لذا فریادش به گریه بلند می‌شود. منتها چه کسی منتظر این جنین است؟ بعضی دلشان نمی‌خواهد بچّه به دنیا بیاید، مثلاً بچّه نامشروع است، نشسته‌اند تا این جنین به دنیا آمد بگیرند خفه‌اش کنند و در پلاسی بپیچند و دفنش نمایند. امّا بعضی نه، مدّت‌ها منتظرند که این بچّه به دنیا بیاید، وقتی به دنیا آمد او را می‌گیرند با کمال محبّت در میان پارچه‌های لطیف و نرم می‌پیچند، می‌پوشانند و در آغوش گرمشان قرار می‌دهند.

ما هم که از این دنیا می‌رویم مانند جنینی هستیم که تازه از مادر متولّد می‌شویم، تا چه کسی ما را بگیرد؟ آیا فرشتگان عذاب خدا نشسته‌اند، به محض اینکه جان از بدن منقطع شد این بچّۀ از مادرِ دنیا متولّد شده را بگیرند و در عذاب خدا غرقش کنند؟

كَلاَّ إِذا بَلَغَتِ التَّراقِي‏. وَ قيلَ مَنْ راقٍ [[31]](#footnote-31)‏

هنگامی که جان به گلوگاه رسد، و گفته شود: نجات دهندۀ این کیست؟

چه کسی باید ببرد؟ فرشتگان عذاب ببرند یا فرشتگان رحمت ببرند؟

امّا بعضی هستند فرشتگان رحمت منتظرند که این جان از بدن منقطع بشود، او را بگیرند و در حریر بخوابانند به قرب خدا و بهشت خدا برسانند. در این شعر هم ایشان چنین نوشته است:

 مهمان بساط حور عین می‌باشم هم خستۀ راه چون جنین می‌باشم

 امشب ز ملاقات تو من معذورم اندوه مخور ز مؤمنین می باشم

آری از انسان مؤمن، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام پذیرایی می‌کند، خوشا به حال آن کسانی که با ایمان از این دنیا می‌روند و امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پذیرایی می‌کند.

**دستگیری امیرالمؤمنین علیه السّلام از محبّان خود در سه جا**

در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

يَا عَلِیُّ إِنَّ مُحِبِّيكَ‏ يَفْرَحُونَ‏ فِی ثَلَاثِ مَوَاطِنَ، عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ وَ عِنْدَ الْمُسَائَلَةِ فِی الْقُبُورِ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تُلَقِّنُهُمْ وَ عِنْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَعْرِفُهُمْ [[32]](#footnote-32)

ای علی! دوستداران تو در سه موطن خوشحال خواهند شد؛ یکی «عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ»؛ آن موقع که جان از بدنشان منقطع می‌شود، مانند همان موقع که جنین از مادر متولّد می‌شود «وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ»؛ تو آنجا حاضری و شاهد تولّد آنها هستی. «وَ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي الْقُبُورِ»؛ یکی هم هنگامی که نکیرین در عالم قبر می‌آیند و سؤال می‌کنند. «وَ أَنْتَ هُنَاكَ تُلَقِّنُهُمْ»؛ تو آنجا کنار آنها هستی و عقایدشان را به زبانشان می‌گذاری که بگو آنچه سؤال می‌کنند. تو تلقین می‌کنی که جواب درست بدهند. یکی هم: «وَ عِنْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»؛ موقعی که آدمیان بر خدا عرضه می‌شوند. «وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَعْرِفُهُمْ»؛ درآنجا هم تو آنها را معرّفی می‌کنی و اظهار می‌داری که او دوست من است یک عمر به من محبّت داشته و به من عشق می ورزیده خوشا به حال آنها.

**نشاط مؤمن به هنگام جان دادن**

روایت داریم که وقتی موقع جان دادن انسان ‌رسید و مَلک المَوت برای قبض روحش آمد انسان جزع و بی‌تابی می‌کند. در همان موقع ملک الموت می‌گوید: بی‌تابی نکن، به خدا قسم! من از پدر به تو مهربان‌ترم، چشم خود را باز کن تا ببینی. وقتی چشم باز می‌کند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را می‌بیند که کنار بسترش نشسته می‌فرماید: من رسول خدا هستم دل خوش‌دار. امیرالمؤمنین علیه السّلام را می‌بیند که می‌فرماید: من علی بن ابی طالبم، همان کسی هستم که یک عمر دوست من بودی و به من عشق ‌می‌ورزیدی، حالا من نافع به حالت خواهم بود. صدّیقۀ کبری علیها السّلام را می‌بیند، چهارده معصوم علیهم السّلام را در کنار بسترش می‌بیند. و لذا در آن موقع آن‌چنان اشتیاق به جان دادن پیدا می‌کند که قطرات اشک از گوشۀ چشمانش به روی صورتش می‌غلتد و درآن موقع محبوب‌ترین چیزها برای او مُردن و انتقال پیدا کردن به عالم برزخ می‌شود.

یا امیرالمؤمنین! همۀ محصول عمر ما همین خواهد بود ان‌شاءالله که یک عمر درِ خانۀ شما نَفَس می‌زنیم و به آستان اقدس شما عرض ادب می‌کنیم. تمام امید ما همان است که در آن لحظۀ جان دادن جمال مبارک شما را ببینیم و جان از بدن ما منقطع بشود و در مراحل بعدی هم مشمول الطاف خاصّۀ شما قرار بگیریم.

 پروردگارا! ما امشب به شفاعت، آن طفل شیر خوار امام حسین علیه السّلام را درِ خانه‌ات می‌آوریم که وقتی امام هر چه داشت در راه خدا داد، به خیمه‌گاه آمد و به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: «نَاوِلِينِي وَلَدِيَ‏ الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ»[[33]](#footnote-33)؛ کودک شیرخواره‌ام را بیاور تا با او وداع کنم. آیا بچّه را برای استسقا مقابل لشکر دشمن آورد یا درهمان مقابل خیمه‌گاه وقتی بچّه را گرفت تا او را ببوسد ناگهان تیر از کمان درآمد و گلوی شه‌زاده را نشانه گرفت.

اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمین. وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُون

پروردگارا! به حرمت سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السّلام ما را با ایمان کامل بمیران.

دست ما را از دامان اهل بیت علیهم السّلام کوتاه مگردان.

جوانان ما را از آفات زمان حفظ کن.

فرج مولای ما، مهدی صاحب الزّمان علیه السّلام را نزدیک بگردان.

عاقبت امر ما را ختم به خیر بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 11 تا 15. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ اعراف، آیۀ 183. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ قلم، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ انعام، آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ انعام، آیۀ 43. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ انعام، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ نازعات، آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ انعام، آیۀ 45. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ اسراء، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ مرسلات، آیات 16 تا 18. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ معارج، آیات 40 و 41. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ طلاق، آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ یوسف، آیۀ 21. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ انبیاء، آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ دخان، آیات 25 تا 28. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ رحمان، آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ انبیاء، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-17)
18. - دعای کمیل. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ انبیاء، آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ واقعه، آیات 83 تا 85. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سورۀ واقعه، آیات 86 و 87. [↑](#footnote-ref-21)
22. - سورۀ انبیاء، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سورۀ یونس، آیۀ 90. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سورۀ غافر، آیۀ 84. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سورۀ غافر، آیۀ 85. [↑](#footnote-ref-25)
26. - سورۀ انبیاء، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سورۀ انعام، آیۀ 28. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نهج البلاغه، حکمت 448. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نهج البلاغه، حکمت 448. [↑](#footnote-ref-29)
30. - سورۀ نحل، آیۀ 96. [↑](#footnote-ref-30)
31. - سورۀ قیامت، آیات 26 و 27. [↑](#footnote-ref-31)
32. - الفصول المهمه، جلد 1، صفحۀ 323. [↑](#footnote-ref-32)
33. - اللهوف، صفحۀ 117. [↑](#footnote-ref-33)